

در این شماره:

سینما و کمونیسم

شیوع ویروس کرونا - کاپیتالیسم

جنگ انقلابی بدون علم کمونیسم ممکن نیست!

چرا منصور حکمت، نظام سرمایه‌داری و سرمایه مارکس را نفهمیده است؟

آتش • شماره ۱۰۰ • اسفند ۱۳۹۸

email: atash1917@gmail.com

## تفاوت بزرگ میان خیزش و انقلاب

در قلب و مرکز «انباشت قوا» تولید رهبران استراتژیک انقلابی که می‌خواهیم، انقلابی که ضروری است و امکان و پایه‌های مادی‌اش موجود است، قرار دارد. یعنی جلب و سازماندهی شمار زیادی از جوانان مبارز که می‌خواهند آگاهانه این تغییر رادیکال ضروری را در ایران و جهان به‌وجود آورند و آماده‌اند تا علم این انقلاب یعنی کمونیسم نوین را بیاموزند و به میان زنان و مردان خیزش‌هایی مانند خیزش آبان و دانشجویان سراسر کشور برده و در جریان به‌کار بستن آن آبدیده‌تر و داناتر و آگاه‌تر شوند و در این مسیر خودشان و هزاران نفر دیگر را به رهبران استراتژیک انقلاب تبدیل کنند. مغز استخوان تأثیرگذاری بر خیزش‌ها یا هر جنبش اجتماعی دیگر بر مبنای انقلاب و انباشت قوای سازمان‌یافته برای انقلاب همین است. این نوع دخالتگری است که می‌تواند جامعه را هرچه بیشتر به‌سمت انقلاب کشانده و گام به گام از موانع گذشته و اوضاع را به‌سمت یک انقلاب واقعی تسریع کند.

این نوع دخالتگری، انقلاب را به فرآیندی زنده و بالنده و حی و حاضر در جامعه تبدیل می‌کند. انقلاب امری نیست که روزی از راه خواهد رسید و پیش از آن باید کار دیگری انجام داد. نه! **انقلاب و سازماندهی آن از همین امروز شروع می‌شود.** سه «آمادگی» که در سند «استراتژی راه انقلاب در ایران» تشریح شده مساله‌ای است مربوط به همین امروز. یعنی: «آماده کردن حزب، آماده کردن توده‌ها، آماده کردن زمین».

تقویت و گسترش شبکه‌های تشکیلاتی حزب، تعلیم کادرها و رهبران، تأثیرگذاری سیاسی وسیع بر مردم و انقلابی کردن افکارشان، سازمان دادن نیروها برای تأثیرگذاری وسیع‌تر و انباشت قوای بیشتر، ایجاد قطب‌بندی‌های مساعد منطبق بر واقعیت و گسل‌های جامعه و... همه بخشی از فرآیند انقلاب و سازماندهی آن است. **گسترش وسیع عنصر آگاهی و تأثیرگذاری بر افکار مردم و جذب نیرو از میان آن‌ها و سازمان دادن شبکه‌های حزبی و سازمان‌های مبارزاتی دیگر، مهم‌ترین پراتیکی است که انقلاب نیاز دارد.** از این طریق است که می‌توان هر خیزشی را به حداکثر ممکن به‌سمت هدف انقلاب کشید. اگر این فراموش شود، ناخواسته خطی اجرایی می‌شود که همان رویزیونیسم «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ» است که یکی از شاخص‌هایش ضدیت با طرح بدیل دولت سوسیالیستی درون جنبش‌های اجتماعی است. اگر به پتانسیل نهفته در وضع موجود و امکان چرخاندن رادیکال آن به سمت و سوی انقلاب کم بها داده شود و برای این کار پیش‌مراحل گذاشته شود، مصداق رویزیونیسم «رنالیسم دترمینیستی» [واقع‌گرایی قدرگرایانه] است که نمی‌تواند تضادمندی اوضاع را دیده و با تأثیرگذاری کمونیستی بر آن، این چرخش را محقق کند.

در میان فعالین سیاسی که خود را چپ یا کمونیست می‌دانند خط تدریج‌گرایانه‌ای حاکم است که فرض می‌کنند «امکان انقلاب» محصول افزایش کمی خیزش‌های توده‌ای و تداوم آن‌ها و کمتر شدن فاصله‌هایشان است. این یک توهم خرده‌بورژوازی است و منطبق بر واقعیت و قوای محرکه تغییرات رادیکال نیست.

سرکوب خونین خیزش آبان به دست اوباش و سلاخان انواع گونه‌های نیروهای سرکوبگر رژیم و شبه‌نظامیان وارداتی از عراق و لبنان، زخمی عمیق و فراموش ناشدنی بر پیکر جامعه وارد کرد. همان زمان نوشتیم که «باید برای مبارزه‌ای طولانی و سخت آماده شویم» و از میان همه‌ها باید با گوش هوش بشنویم که «نظم کهنه، چه در هیئت جمهوری اسلامی و چه رژیم‌هایی از نوع دیگر باید به خاک سپرده شود» (سرسخن آتش شماره ۹۷). این یعنی، **انقلاب و نه چیزی کمتر از آن.** تفاوت میان انقلاب و خیزش، تفاوتی عظیم است. حتی اگر با خیزش‌هایی برخوردش‌تر و گسترده‌تر از خیزش آبان مواجه شویم. مهم‌ترین تفاوت‌ها این است:

**یکم،** هدف انقلاب صرفاً مقاومت در مقابل نظام حاکم و نیروهای سرکوبگر و ضربه زدن متقابل به آن نیست. بلکه هدف انقلاب سرنگون کردن یک نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و جایگزین کردن آن با نظامی بنیاداً متفاوت و نوین است.

**دوم،** انقلاب ضرورتاً توسط نیرویی سازمان‌یافته و متشکل که حزب کمونیست است رهبری می‌شود. این نیروی سازمان‌یافته می‌تواند رهبری کند چون تصویر روشنی از هدف دارد و دارای برنامه‌ای سیاسی است که می‌تواند هسته سخت این انقلاب (ستون فقرات انقلاب، یعنی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و آن‌هایی که هیچ برای از دست دادن ندارند) را با **قشرهای وسیع مردم متحد** کند تا نبرد برای درهم شکستن ماشین دولتی حاکم و کسب قدرت و استقرار دولت نوین را به پیروزی برساند. این نیرو می‌تواند با استفاده از دولت نوین، زیربنای اقتصادی و اجتماعی را کاملاً تغییر داده و جامعه سوسیالیستی را مستقر کند و به تحقق همین هدف در سراسر جهان کمک کند. به‌همین دلیل، انقلاب بسیار بیشتر از یک خیزش حق‌طلبانه می‌تواند و باید میلیون‌ها نفر را جذب کرده و افکارشان را تغییر دهد.

هنگامی که این هدف روشن باشد، می‌توانیم از خیزش آبان و خیزش‌های مشابه مدرسه‌های انقلاب بسازیم. هنگامی این هدف روشن باشد می‌توانیم برای «از میان بردن نظم کهنه» از این خیزش‌ها مدرسه‌های جنگ مهمی بسازیم.

با این هدف است که حزب در هر خیزش مهم و در حداکثر توان خود در هر مقطع، دخالتگری می‌کند. اگر حزب تحت تأثیر خط رویزیونیستی باشد، این دو تفاوت مهم میان «خیزش» و «انقلاب» را فراموش کرده و فعالینش در عمل به‌جای تأثیر گذاشتن بر خیزش یا هر مبارزه دیگر و شرکت‌کنندگان آن (و بر مبنای این دو تفاوت مهم)، صرفاً به همراهی و احیاناً این‌جا و آن‌جا به «رادیکال‌تر کردن خیزش» اکتفا خواهند کرد.

به این خیزش‌ها چطور باید نگاه کنیم؟ این خیزش‌ها فرصتی هستند برای **تأثیرگذاری در سطح وسیع بر حسب این دو تفاوت مهم و انباشت قوا** برای انقلابی که ضرورت آن در «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» آمده و برای استقرار جامعه‌ای که مختصات آن در طرح پیشنهادی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران»<sup>۲</sup> تشریح شده است.

چون امکان انقلاب و پایه عینی برای انقلاب پرولتری/کمونیستی نه ریشه در افزایش و تعداد خیزش‌های توده‌ای دارد و نه در خواست «ذاتی» پرولترها و ستم‌دیدگان برای مبارزه با بورژوازی و سرنگون کردن این طبقه استعمارگر. بلکه ریشه در ماهیت نظام سرمایه‌داری حاکم و عملکرد آن و تضادهایی دارد که بنیان و اساس این نظام را تشکیل می‌دهند ولی در چارچوب خود این نظام قابل حل نیستند و نتیجه‌شان فلاکت و ادباری است که توده‌های مردم در ایران و در سراسر جهان گرفتار شده‌اند.

جدال تنگاتنگ و مهمی میان نیروهای طبقاتی متخاصم با برنامه سیاسی مختلف بر سر آینده این کشور جریان دارد که نمی‌گذارد این خیزش‌ها در مسیری که مساعد انقلاب است پیشروی کنند. بورژوازی (در ایران و در سطح جهانی) مرتباً نقشه می‌ریزد که آگاهانه از این خیزش‌ها استفاده کند، آن را در جهت منافع خود منحرف کند و نگذارد این خیزش‌ها در مسیر یک انقلاب واقعی قرار بگیرند. ما کمونیست‌ها که نماینده و سخنگوی سیاسی پرولتاریا هستیم، با وجود آن‌که نیروی سازمان‌یافته کوچکی هستیم در زیر تیربار دشمن درگیر نبرد سخت با جمهوری اسلامی و دیگر نیروهای بورژوازی بر سر آینده جامعه هستیم. ما وظیفه داریم مرتباً در برابر آلترناتیوهای بورژوازی (تعديل و فرم در چارچوب‌های همین نظام و با اتکا به قدرت‌های امپریالیستی جنایت‌کار و...) توده‌های مردم را نسبت به برنامه‌ها و آلترناتیوهای سیاسی بورژوازی (از نوع سلطنت‌طلبی، مجاهدینی، شکل‌های سوسیال‌دمکراتیک اروپایی «شسته رفته‌تر») یا هر فرمی دیگر با محتوای حفظ همین نظام) که نتیجه همه‌شان استمرار نظام متکی بر بهره‌کشی انسان از انسان است و چون در چارچوب حفظ نظم سرمایه‌دانه حاکم قرار دارند قادر به حل تضادهای سرچشمه گرفته از چنین نظامی نیستند، آگاه و متشکل کنیم.

علاوه بر این، انواع و اقسام تضادهای دیگر صحنه سیاسی جامعه را رقم می‌زند که بر افکار و رفتار توده‌های مردم و نتیجتاً بر سمت و سوی خیزش‌های مردمی تاثیر می‌گذارد. به‌طور مثال، تضاد میان رژیم اسلام‌گرای جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا مرتباً فرایند قوام گرفتن جنبش مردم را تحت تاثیر قرار داده و قطع می‌کند. دیدیم که چگونه درگیری (حتما موقتی) امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی و قتل قاسم سلیمانی این سردار جنایت‌کار توسط رژیم فاشیستی ترامپ/پنس و موشک‌پراکنی جمهوری اسلامی به سمت پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق و ساقط کردن هواپیمای مسافربری اوکراین توسط جمهوری اسلامی، باعث شد تاثیراتی که خیزش آبان ماه بر جامعه گذاشته بود و حتی تضادهای درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را هم تشدید کرده بود، حداقل به‌طور موقت منحرف کند و صورت مساله را تغییر داده و به سمت دیگری برود. همین مساله را در عراق می‌بینیم که رقابت‌های میان باندهای مختلف جنگ‌سالاران شیعه، رقابت میان آمریکا و جمهوری اسلامی در کنترل صحنه سیاسی عراق، بر خیزش جوانان آن کشور تاثیرات سیاسی مخرب می‌گذارد.

همه این‌ها بر اهمیت تعیین‌کننده «رهبری» تاکید می‌گذارد. بدون استقرار و تقویت رهبری کمونیستی بر بخشی از جوانان و مردمی که به‌پا خاسته‌اند، از این خیزش‌ها محصول خوبی بیرون نخواهد آمد. حاکمان ایران و بورژوازی بین‌المللی مرتباً از این خیزش‌ها جمع‌بندی می‌کنند و همه‌شان از تجارب یکدیگر بهره می‌گیرند. اندیشکده‌های غربی از دوران جنبش‌های دهه شصت و هفتاد میلادی در آمریکا و اروپا به تجزیه و تحلیل از خیزش‌های ضد سیستم دست زده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که جنبه نگران‌کننده اصلی این قبیل جنبش‌ها برای رژیم‌های حاکم دامنه و حتی تداوم آن‌ها نیست. بلکه مساله این است که آیا این جنبش‌ها رهبری دارند یا خیر و مهمتر این‌که خصلت این رهبری چیست و دارای چه هدف و نقشه‌ای است. به یک کلام، آن‌ها نتیجه می‌گیرند که جنبش‌هایی که رهبری انقلابی ندارند را می‌توان کنترل کرد. آن‌ها حتی مثال جنبش جوانان در مه ۱۹۶۸ فرانسه را می‌زنند و می‌گویند اگر در مه ۱۹۶۸ ژنرال دوگل (رئیس جمهور آن وقت فرانسه) این جمع‌بندی را داشت که جنبش ماه مه آیا رهبری دارد و چه نوع رهبری‌ای دارد، با عجله از پاریس فرار نمی‌کرد!

هیچ انقلابی بدون داشتن مرکز فکر و رهبری سیاسی و عملی ممکن نیست. برای همین حزبی مثل حزب کمونیست ایران (م.ل.م) «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» و طرح پیشنهادی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» و نقشه راه رسیدن به آن را تبیین و تدوین کرده است. این حزب، صحنه سیاسی و شعارها و وعده‌های نیروهای طبقاتی را تحلیل می‌کند؛ ماهیت ارتجاعی اختلافات میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا و پیامدهای سمت‌گیری با هر یک را به‌طور علمی نشان می‌دهد؛ بر تضادهای درون رژیم (مثلاً تضاد میان جناح‌های اصلاح‌طلب-اصول‌گرا) پرتو افکنده و تاثیرات آن بر افکار و عملکرد قشرهای مختلف مردم را تجزیه و تحلیل می‌کند؛ با کارزارهای عوام‌فریبی سیاسی و کارزارهای دروغ‌نافی نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی و بورژوازی جهانی علیه انقلاب کمونیستی و تاریخ کمونیسم مقابله می‌کند؛ به برنامه و نقشه نیروهای اپوزیسیون بورژوازی توجه کرده و محتوای آن‌ها را برای مردم تشریح می‌کند؛ از اوضاع جهانی که در شکل‌گیری اوضاع ایران تعیین‌کننده است (مانند روندهایی چون تشدید رقابت میان آمریکا و چین، به قدرت رسیدن یک رژیم فاشیستی در آمریکا و رشد و گسترش نیروهای فاشیست در اروپا) تحلیل می‌کند؛ افکار کهنه‌ای که در میان مردم رایج است به نقد می‌گیرد زیرا با این افکار نمی‌توان راه انقلاب را باز کرد؛ نقاط ضعف خودش را در تئوری و پراتیک شناسایی و جمع‌بندی می‌کند تا به حداکثر از فراروی به بن‌بست‌ها و مسیر غلط پرهیز کند و غیره. و بالاخره بر مبنای این اصل که به قول انگلس «نیروی مادی است که باید در میدان نبرد با نیروی مادی روبه‌رو شود» استراتژی انقلاب را تبیین و تدوین کرده است و علاوه بر استراتژی بر روی مسائل تاکتیکی مانند مقابله با روش‌های سرکوب دشمن و ضرورت گسترش جنبش مقابله با سرکوب را تاکید می‌کند.

به‌طور مثال در بیانیه انقلاب (هفت توقف) در این مورد می‌خوانیم:

«هیئت حاکمه در اوج فلج بودنش (به‌خاطر تضادهای جهانی و داخلی) برای محدود کردن دامنه مقاومت و مخالفت دست از سرکوب برنخواهد داشت. ... باید بیاموزیم که در مقابل سرکوب صرفاً با هدف حفظ خود حرکت نکنیم. هرچند حفظ نیروهای خود یک جهت‌گیری استراتژیک است. اما بدون خطر کردن نیز نمی‌توان انباشت نیرو کرد و اگر صرفاً به حفظ خود بیفتیم نتیجه‌اش تحلیل رفتن نیرویمان خواهد بود. این تضاد فقط یک راه حل دارد: توده‌ای و متداوم‌شدن مبارزه و مقاومت. در شرایط ایران «توده‌ای و تداوم» را فقط با فن عمودی-افقی می‌توان حل کرد: کار مخفی (عمقی) و وسیع (افقی). به صورت مخفی اما وسیع در میان توده‌ها کار کردن. تعلیم دادن توده‌های مردم به‌ویژه جوانان که در مبارزه مخفی حرفه‌ای شوند و موج‌وار فنون مبارزه مخفی وسیع را به توده‌های مردم آموزش دهند.»

همه این‌ها اهمیت تعیین‌کننده حزب به‌مثابه فرماندهی سیاسی و عملی را نشان می‌دهد. اما حزب، رهبری می‌کند و این توده‌ها هستند که باید انقلاب را پیش ببرند. حتی زمانی که حزب دارای ده‌ها هزار رهبر و کادر کمونیست باشد نمی‌تواند جای توده‌های آگاه که می‌دانند انقلاب چیست و نقشه راه کدام است را بگیرد. این‌ها مسائلی هستند که در ابتدا عده‌ای کم اما به‌تدریج صدها هزار نفر باید درگیر آن شده و درک کنند و فکر صحیح و ابتکار عمل تولید کنند. انقلاب کار ساده‌ای نیست و راهی پر از پیچ و خم است. انقلاب نیاز به نیروی زیاد ولی آگاه و مبتکر و متشکل دارد؛ و همه این‌ها را باید در شرایطی تولید کرد و ساخت که جمهوری اسلامی و بورژوازی بین‌المللی بسیار قوی هستند. منابع انسانی متخصص در عرصه سیاست و جنگ و دستگاه عریض و طویل جاسوسی و سرکوب دارند.

اما انقلاب هم علم خودش یعنی کمونیسم نوین را دارد. این علم نشان می‌دهد چگونه می‌توان معضلات را حل کرد و با کار سخت و فداکاری‌های عظیم موانع را برداشت و اوضاع را به سمت انقلاب راند و بالاخره آن را به پیروزی رساند. ■

«آتش»

پانویس:

۱- این سند را در سایت [www.epiml.org](http://www.epiml.org) ببینید.

۲- همانجا

# شیوع ویروس کرونا - کاپیتالیسم

ویروس مرموز کرونا نزدیک به سه ماه پیش در چین در شهر ووهان، در یک بازار فروش گوشت پرندگان وحشی و ماهی ظاهر شد و به سرعت در نقاط جغرافیایی متعدد و حنا بیرون از چین گسترش یافت. دولت چین که مانند جمهوری اسلامی امنیت خود را در دروغ گفتن به مردم جستجو می‌کند، دکتر لی ون لیانگ که زنگ خطر را در مورد این ویروس به صدا درآورده بود، سرکوب و مجبور به سکوت کرد. این دکتر جوان در بیمارستان مرکزی ووهان مبتلا شد و در روز ۶ فوریه (۱۷ بهمن ۹۸) درگذشت. مقامات چین حتماً پس از اعلام رسمی ظهور اپیدمی (شیوع) کرونا باز هم دست از فریبکاری برنداشتند و اعلام کردند که «همه چیز تحت کنترل است». در حالی که ویروس شناس برجسته چینی Zhong پس از مقایسه ژن و پروتئین‌های ویروس کرونا با ویروس سارس SARS هشدار داده بود، این ویروس خطر زیادی برای سلامت عمومی دارد زیرا به گفته او توان آن را دارد که خود را به پروتئینی متصل کند که در سطح اغلب سلول‌های ریوی انسان یافت می‌شود. وی تأکید کرد که «خطر و قدرت ویروس کرونا در انتقال یافتن از یک نوع به نوعی دیگر از موجودات (مثلاً از حیوان به انسان) و همچنین انتقال آن از انسان به انسان متأثر از فاکتورهای دیگر نیز می‌باشد. مثلاً پاسخ سیستم ایمنی میزبان (میزبان یعنی حیوان یا انسانی که این ویروس رویش می‌نشیند) به این ویروس و سرعت تکثیر آن در ریه انسان و پتانسیل‌اش برای موتاسیون. زیرا موتاسیون (دگرسانی جهشی) برخی ویروس‌ها را مهلک‌تر و واگیردارتر می‌کند.»

شماری از بیماری‌های ویروسی مسری مانند ابولا بیمار را به سرعت از بین می‌برند و به این علت شیوع پیدا نمی‌کنند و خطر جهانی محسوب نمی‌شوند. اما انواع بیماری‌های مسری ویروسی که فصلی هستند سالانه میلیون‌ها و بلکه میلیاردها نفر را مبتلا می‌کنند اما از آن‌جا که در فصول دیگر ضعیف می‌شوند، قربانیان زیادی نمی‌گیرند. ویروس کرونای جدید نیز با گرم شدن هوا ضعیف خواهد شد. اما تجربه نشان داده است که در پاییز یک موج تهاجمی دیگر خواهد داشت و سازمان بهداشت جهانی امیدوار است تا آن زمان واکسن کرونا نیز تولید شده باشد. در صورتی که این ویروس تغییر شکل داده و در مقابل درمان‌های گوناگون مقاوم شود، شمار تلفات به طرز غیرقابل تصویری زیاد خواهد شد. این تلفات انسانی عمدتاً در کشورهای به اصطلاح در حال توسعه رخ خواهد داد. زیرا در این کشورها (که ایران هم جزو آنهاست) نظام پزشکی عمومی فاقد دانش و تجهیزات ابتدایی است و علاوه بر آن، سیستم ایمنی بدن مردم زیر فشار سوء تغذیه، آلودگی آب و هوا، ناامیدی، رعب و وحشت ناشی از سرکوب سیاسی به شدت ضعیف شده است. در برخی کشورهای آفریقایی که تبدیل به میدان استثمار و غارت بی‌رحمانه امپریالیسم چین شده‌اند، مردم حتماً فاقد آب آشامیدنی و آب برای شستشوی دست و بدن خود هستند در حالی که شستشو روش پیشگیری اولیه در مقابل این ویروس و انواع ویروس‌های شایع آنفولانزا است که سالانه جان ۱۲ هزار تا ۶۱ هزار نفر را می‌گیرند.

**حنا ویروس‌ها میان انسان‌ها تبعیض قائل می‌شوند!**

در ۱۰۰ سال گذشته، اپیدمی‌های آنفولانزا جان میلیون‌ها نفر را گرفته است. در سال ۱۹۱۸-۱۹۲۰ آنفولانزای اسپانیایی که از ایالات متحده آمریکا سرچشمه گرفته بود بیست تا صد میلیون نفر را کشت. در سال ۱۹۵۷-۱۹۵۸ آنفولانزای آسیایی جان دو میلیون نفر را گرفت و در سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ آنفولانزای هنگ‌کنگ باعث مرگ یک میلیون نفر شد.

آنفولانزای اسپانیایی در چند موج دور تمام دنیا چرخید. اولین موج به فاصله ۹ ماه در همه کشورهای دنیا شیوع پیدا کرد. موج ابتدایی، کشنده‌تر از موج‌های دیگر بود و به تدریج ضعیف‌تر شد و شمار تلفات آن در هر کشور نسبت به این‌که در چه مرحله‌ای به آن‌جا رسیده بود تفاوت داشت. شمار تلفات در ترکیه و ایران بسیار بالا بود. اما حمله ویروس در برخی از جزایر تک‌افتاده

ویران‌کننده بود. ویروس به برخی نقاط جهان دو سه بار حمله کرد. اسناد اداره مستعمرات بریتانیا نشان می‌دهد ۸ درصد از اهالی منطقه‌ای از هند جان باختند و احتمالاً آمار کشته‌شده‌ها بسیار بالاتر از آن است که این اسناد ثبت کرده‌اند. ژاپن با محدود کردن سفر توانست از تلفات زیاد جلوگیری کند. تلفات در فرانسه نزدیک به چهارصد هزار نفر بود. در آمریکا هر خانواده فیلادلفیایی یک مبتلا داشت. در شبکه‌ها در خیابان‌ها اعلام می‌کردند: مرده‌هاستان را بیاورید! برای کندن قبور از بیل‌های بخار استفاده می‌شد. حیات اقتصادی شهر کاملاً متوقف شد. «ساختار سیاسی و اجتماعی شهر به نقطه فروپاشی رسیده بود که یک‌باره طول عمر بیماری تمام شد.»<sup>۳</sup>

پس از دو سال شمار زیادی از اهالی کره زمین در مقابل این ویروس مقاوم شده بودند. به ناگهان، ویروس کاملاً از بین رفت. مطالعاتی که اخیراً روی بافت جسد یخ‌زده یکی از بیماران انجام شده است نشان می‌دهد منشأ این ویروس پرندگان بوده است. یک رساله تحقیقی در مجله پزشکی لانس (۲۱ دسامبر ۲۰۰۶) با استفاده از روش تحلیل آماری تخمین زده است که اگر آنفولانزایی شبیه آنفولانزای ۱۹۱۸ شایع شود در بدترین حالت ۶۲ میلیون کشته بر جای خواهد گذاشت. تمرکز اصلی این رساله بررسی رابطه میان فقر و تلفات انسانی است. نتیجه‌گیری تحقیق این است که رابطه مذکور، غیر مستقیم بود. سه عامل نقش اصلی را در مقاومت یا جانباختن افراد در مقابل حمله این ویروس داشتند: سلامت عمومی قربانیان، رژیم غذایی و مبتلا بودن قربانیان به بیماری‌های دیگر (مانند دیابت و بیماری‌های ریوی و قلب و غیره).

مجله لانس وضعیت سال ۱۹۱۸ را با امروز بررسی می‌کند و می‌گوید: «... در شرایط جهانگیر شدن بیماری بسیار بعید است که اندوخته‌های عظیم آنتی‌بیوتیک‌ها یا آنتی-ویروس‌ها در دسترس اغلب کشورهای فقیر قرار بگیرد. در نتیجه به‌طور مثال اگر در سال ۲۰۰۷ یک بیماری جهانگیر ظاهر شود شاید بهترین تخمین مرگ و میر همان میزان مرگ و میر سال ۱۹۱۸ باشد و این ادعای محکوم‌کننده‌ای در مورد نابرابری در بهداشت جهانی است.»

ظهور بیماری‌های خطرناک در هر نظام اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. سرمایه‌داری این ویروس‌ها را تولید نکرده است. اما این‌که چه تأثیری بر توده‌های مردم می‌گذارد مستقیماً مرتبط است با این‌که چه طبقه‌ای حاکم است و جامعه چگونه سازمان یافته است. سرمایه‌داری، جهان و هر کشور را به گونه‌ای سازمان داده است که موانع عظیمی در مقابل مواجهه با این چالش می‌گذارد. زمانی که چین یک کشور سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون بود (از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶) با وجود آن‌که درآمد سرانه آن کشور بسیار پایین‌تر از چین کنونی بود اما وضعیت بهداشت و تغذیه و سلامت توده‌های مردم بسیار بهتر از امروز بود. در همان مدت کوتاه سوسیالیسم در چین، میانگین انتظار عمر دو برابر شد و حتماً میانگین قد نسل‌های جدید افزایش یافت. در عرض همان مدت کوتاه بسیاری از بیماری‌هایی که حیات مردم را نابود می‌کردند ریشه‌کن شدند. زیرا اصل سازمانده جامعه سوسیالیستی «خدمت به مردم» بود. طبق آمار سازمان ملل متحد، نرخ مرگ و میر نوزادان در سال ۱۹۷۵ در شهر شانگهای کمتر از نیویورک بود. با مرگ مائوتسه دون جناح راست حزب کمونیست چین که در واقع «بورژوازی نوین» بود و نقشه و برنامه احیای سرمایه‌داری را داشت دست به کودتای خونینی علیه مائوتسه زد و قدرت را به دست گرفت. بورژوازی نوین، سرمایه‌داری را احیا کرده و سود را در فرماندهی اقتصاد قرار داد. قطب راهنمای «خدمت به مردم» به «ثروتمند شدن شکوهمند است» تبدیل شد. بخشی از قرار دادن «سود در فرماندهی اقتصاد» از بین بردن کل نظام پزشکی در روستاهای چین بود. به این ترتیب، دو سوم جمعیت چین از دسترسی به نظام پزشکی محروم شدند و وقتی در سال ۲۰۰۳ ویروس «سارس» به روستاهای چین حمله کرد، مقامات حکومتی به جای بسیج امکانات برای جلوگیری از آن، برای این‌که به تجارت و سرمایه‌گذاری و به حاکمیت‌شان لطمه نخورد آن را پنهان کردند.

## نابودی محیط زیست و کشاورزی کارخانه‌ای

اما ربط گوشت حیوان و تولید ویروس‌های جدید چیست؟ کشاورزی عظیم کارخانه‌ای برای تولید احشام و پرندگان تبدیل به مراکز تولید ویروس‌های جدید شده‌اند.<sup>۴</sup> این نوع کشاورزی

در چین و ایالات متحده، مکزیک، برزیل و غیره رایج است. مایک دیویس نویسنده کتاب معروف «سیاره زاغه‌ها» در کتاب دیگری به نام «سرمایه‌داری و انفولانزا» می‌نویسد: «در آمریکای سال ۱۹۶۵ در یک میلیون مزرعه ۵۳ میلیون خوک نگهداری می‌شد. امروز، ۶۵ میلیون خوک در ۶۵ هزار ساختمان قرار دارند که نیمی از خوک‌ها در ساختمان‌های عظیم که هر یک حداقل ۵۰۰۰ حیوان دارند، نگهداری می‌شوند.» در این کارخانه‌های پرورش دام و ماکیان هزاران حیوان در شرایط بی‌رحمانه‌ای که مملو از گرما و مدفوع است نگهداری می‌شوند. عدم تحرک، هوای سمی و ترور و وحشتی که علیه حیوان‌ها اعمال می‌شود سیستم ایمنی حیوان را به شدت تخریب می‌کند و آن‌ها را در مقابل بیماری‌های عفونی کاملاً آسیب‌پذیر می‌کند و وقتی یکی از حیوان‌ها به میکروب و انگل و قارچ آلوده شود به سرعت انتشار پیدا می‌کند. متخصصین بیماری‌های عفونی سالهاست که در مورد مزارع صنعتی که بستر مناسب برای موتاسیون و رشد ویروس‌های خطرناک جدید هستند هشدار می‌دهند.

برای شیوع تولید سرمایه‌داری، محیط زیست و حفظ سلامت عمومی جزو «هزینه‌های غیر ضروری» محسوب می‌شوند. تحت نظام سرمایه‌داری تولید مواد غذایی به تهدیدی برای سلامت و جان انسان تبدیل شده است. زیرا تولید در نظام مالکیت خصوصی با انگیزه تولید نیازهای مردم صورت نمی‌گیرد بلکه با انگیزه تولید حداکثر سود است. ■

### ژیلا انوشه

پانوش:

۱- دیوید کوآم، اپیدمی ویروس کرونا را ما به وجود آوردیم (همچنین نویسنده کتاب: «عفونت‌های حیوانی و پاندمی بعدی»)، نیویورک تایمز (۲۸ ژانویه ۲۰۲۰)

David Quamme, We Made the Coronavirus Epidemic, NYT 28-01-2020 Spillover: Animal Infections and the Next Human Pandemic.

۲- «انفولانزای مرغی در یک جهان امپریالیستی» از سرویس خبری جهانی برای فتح ۱۶ ژانویه ۲۰۰۷

۳- The Great Influenza by John Barry

۴- سرمایه‌داری و شیوع انفولانزای خوک؛ نشریه انقلاب شماره ۱۶۵، ۲۴ مه ۲۰۰۹

Capitalism and the Swine Flu Epidemic

## گزیده ای از پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران انتشارات حزب کمونیست ایران (م.م) از بخش دوم: قوه مجریه

ب. محیط زیست: استقرار این دولت، گام مهمی در ممانعت از نابودی مهیبی است که بود و نبود کره زمین به آن گره خورده است. استقرار این دولت، ما را قادر و متعهد می‌کند به‌طور قاطع و اضطراری با خطر بزرگی که بشریت و دیگر انواع جانوری و گیاهی و اکوسیستم‌ها را تهدید می‌کند، مقابله کنیم. دولت سوسیالیستی نوین، در گام اول، هرگونه اکتشاف شرکت‌های نفتی و گازی بین‌المللی را متوقف خواهد کرد و اکتشاف برای برآوردن نیازهای داخلی، بر اساس ترمیم محیط زیست انجام خواهد گرفت و این بزرگترین خدمت مشخص و ویژه به متوقف کردن بزرگترین عامل تغییرات اقلیمی در جهان (یعنی، اقتصاد متکی بر سوخت‌های فسیلی) است. دولت سوسیالیستی نوین از دانشمندان، کارکنان و تشکلات فعال در عرصه محیط زیست، حمایت خواهد کرد و همکاری آنان با دانشمندان و نهادهای مشابه در جهان را تسهیل خواهد کرد. دولت، خلاقیت، انرژی و دانش توده‌های مردم که ستون فقرات این جمهوری‌اند را برمی‌انگیزد تا همراه با دولت به‌طور اضطراری به این معضل پاسخ دهند. به روش‌های گوناگون دانشمندان و توده‌های مردم از هر بخش جامعه و از هر نقطه جهان را گرد هم خواهد آورد تا مشترکاً این مبارزه را پیش برده و بر موانعی که کارکرد سرمایه‌داری و عملکرد امپریالیست‌ها و دولت‌های ارتجاعی دیگر در این راه ایجاد می‌کنند، چیره شوند.

۲. آلودگی هوا در ایران تبدیل به یک سلاح کشتار جمعی شده است. دولت نوین با این معضل به‌طور اضطراری و فوری مقابله خواهد کرد و هم‌زمان برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی، ناظر بر مقابله پایه‌ای و ریشه‌ای با این معضل خواهد بود. گسست از ساختارهای کلانشهری و ایجاد شهرها و شهرک‌های نوین سوسیالیستی و اشتراکی، با هدف تامین زیست سالم و در عین حال تعاون فعال توده‌های مردم، محور این راه حل رادیکال است. معضل دیگری که با ایجاد شهرهای نوین تخفیف خواهد یافت، حفاظت از مردم در مقابل تهاجم هوایی و زمینی نیروهای امپریالیستی خواهد بود. همه این اقدامات در گرو نبود کردن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و اقتصاد سرمایه‌داری است که با هدف تولید سود، بر سر راه خود همه چیز از جمله زیست بوم بشر را قربانی می‌کند.

### ح. بهداشت و درمان

۱. هدف جمهوری سوسیالیستی نوین در این زمینه تقویت تندرستی و سلامت همه‌جانبه مردم است. عنصر اساسی در تندرستی و سلامت، تغذیه کافی و سالم است و دولت نیازهای غذایی همه اهالی کشور را تامین خواهد کرد. همراه با تاکید بر گسترش تغذیه سالم و ورزش، جهت‌گیری اساسی سیاست بهداشتی دولت سوسیالیستی، شناسایی به‌موقع و پیشگیری از امراض است. در این راستا، سیاست ارتقای سطح بهداشت عمومی و مقابله با عادات ضد بهداشتی رایج میان توده‌ها به‌طور دائم و به‌روز پیش رفته و با به راه انداختن کارزارهای بهداشتی توده‌ای و سراسری و از طریق در هم آمیختن کار بهداشتی با جنبش توده‌ای عملی خواهد شد.

۲. بر بستر این رویکرد کلی و در چارچوب تضمین آن، بهداشت و درمان با هزینه کم در دسترس همه خواهد بود و در اسرع وقت بهداشت و درمان همگانی به‌طور رایگان تامین خواهد شد و دو اقدام زیر به مرحله اجرا در خواهد آمد:

الف- گسترش جهش‌وار شبکه خدمات پزشکی و بهداشتی در شهرها و روستاهای سراسر کشور بخشی لاینفک از دگرگون کردن سطح زندگی توده‌های محروم است و پس از آن، گسترش این خدمات در سراسر کشور و مساوی کردن کیفیت آن در اقصی نقاط کشور، سیاست دائمی دولت سوسیالیستی است. در این زمینه روستاها و مناطق محروم‌تر از اولویت برخوردار می‌شوند. با تمرکز امکانات درمانی در شهرهای بزرگ باید مبارزه شود. نظام بهداشت و درمان موظف است در راستای درمان و تقویت سلامتی مردم، در سطح گسترده دوره‌های کوتاه آموزشی در زمینه بیماری‌های عمومی، بومی و واگیردار برای افراد علاقمند بگذارد. برای ارتقای سطح دانش این قبیل افراد به کارکنان پزشکی حرفه‌ای اتکا خواهد شد. با تشکیل سرویس‌های سیار پزشکی و شکل دادن به «پزشکان پاره‌بهره» که در حدی آموزش‌های اولیه لازم را دیده‌اند، در روستاها و مناطق محروم‌تر این امر تسریع شود. کارکنان پزشکی تشویق و حمایت شوند که به تجارب توده‌ها و آن قبیل روش‌های درمانی سنتی که پایه علمی دارند، توجه کنند.

ب- سامان‌دهی خدمات درمانی ویژه زنان، از جمله موارد زیر، جزئی لاینفک از سیاست بهداشت و درمان عمومی جمهوری سوسیالیستی نوین است: معاینه عمومی زنان به‌صورت منظم با توجه خاص به زنان وستایی، به کار گرفتن سالم‌ترین و بی‌ضررترین وسایل جلوگیری از بارداری، تامین رایگان و در دسترس قرار دادن وسایل جلوگیری از بارداری و ترویج و تشویق مردان به استفاده از وسایل جلوگیری، پروژه تربیت گسترده پزشکان و بهیاران زن به‌ویژه برای معاینه و معالجه و آموزش‌های ضروری جمعی زنان روستایی. ۳. امکانات و کیفیت بهداشت و درمان باید به‌طور مستمر تکامل و بهبود یابند. در این زمینه، شورای اجرایی و به‌ویژه، نهاد بهداشت و درمان باید به حداکثر تلاش کند تا پیشروی‌های علم پزشکی در جهان، در اسرع وقت به نظام بهداشت و درمان همگانی منتقل شود و پیشرفت‌های دانش پزشکی در ایران را نیز در اختیار مردم جهان بگذارد. برای پیش‌بینی و پیش‌گیری از بروز بیماری‌های مسری، پژوهش و فعالیت‌های دیگر نیز لازم است که وظیفه دولت است. در صورت عدم امکان پیش‌گیری، کشف و درمان سریع و موثر آن‌ها وظیفه این دولت است.

۴. در تطابق با این جهت‌گیری عمومی، به امر تکامل و پیشرفت روش‌های درمان، از جمله درمان تخصصی توجه لازم شده و در این زمینه پژوهش‌های گسترده‌ای انجام خواهد شد. در تطابق با رویکرد علمی و جهت‌گیری انترناسیونالیستی، پژوهش و پیشرفت و دستاوردهای علمی در عرصه پزشکی تا حداکثر امکان با افراد رشته‌های مربوطه در دیگر نقاط جهان در میان گذاشته خواهد شد و همکاری جهانی در زمینه کشف و مبارزه با بیماری‌ها و بیماری‌های مسری و جلوگیری از شیوع آن‌ها، تکامل همه‌جانبه علم پزشکی و کاربست آن در سراسر جهان، تشویق خواهد شد.

۵. جهت‌گیری خدمت به خلق، تبلیغ و ترویج شده و به‌مثابه معیاری برای متخصصین و دیگر کارکنان حوزه پزشکی تعیین خواهد شد. در درمان بیماری و دیگر جنبه‌های پزشکی تجربه و دانش بیماران (و به‌طور عموم، مردم) به‌طور علمی برآورد و سنتز شده و در پراتیک پزشکی و تکامل و کاربری آن استفاده شده و یک منبع پایه‌ای محسوب خواهد شد. ■



## بخش ششم: چرا منصور حکمت، نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌ مارکس را نفهمیده است؟

تصاحب قرار می‌گرفتند که بر مبنای تولید خصوصی و فردی ایجاد شده بود. یعنی وضعیتی که در آن هر کس مالک چیزی که خودش تولید کرده و به بازار می‌آورد است... این تضاد که به شیوه تولید جدید ویژگی سرمایه‌داری می‌دهد، کل تضادهای و جدال‌های اجتماعی عصر حاضر را به صورت بدوی و اولیه در خود مستتر دارد» (سوسیالیسم تخیلی و علمی ۹۶ و ۹۷).

می‌بینیم که در فرمول حکمت به‌عنوان «جوهر» و تضاد اساسی سرمایه‌داری، هیچ اشاره‌ای به این کار اجتماعی شده و جمعی شده نمی‌شود.<sup>۳</sup> گویی مساله هرگز ابعاد اجتماعی ندارد و او عموماً شیوه تولید سرمایه‌داری را بر اساس تقابل فروشنده منفرد نیروی کار و سرمایه‌دار منفرد توضیح می‌دهد. حال آن‌که، روند واقعی تولید سرمایه‌داری در بستری اجتماعی و روبرویی تولیدکنندگان مستقیم و شرایط کار تحمیل شده توسط صاحبان ابزار تولید در هیئت یک طبقه اجتماعی بروز پیدا می‌کند.

۳) اما اشکال اساسی فرمول‌بندی حکمت و کلیت ساختمان متزلزل و التقاطی درک او از نظام سرمایه‌داری در تبیین نیروی محرکه این نظام نهفته است. نیروی محرکه به این معنی که چه تضادی و چه عاملی باعث پویایی و حرکت سرمایه‌داری می‌شود. می‌دانیم که سرمایه‌داری برخلاف فرمایش‌های اجتماعی پیشین، ماهیتی بسیار دینامیک و در حال پویا و گسترش دارد. سرمایه با قانون ذاتی «گسترش بیاب یا بمیر» روبه‌رو است و در راه کسب و انباشت سود از طریق استثمار نیروی کار، مدام مرزهای جغرافیایی را درنوردیده، تکنولوژی و نیروهای تولیدی را ارتقا داده و تبعات و تحولات جهانی را رقم زده است. بر اساس درک و فرمول‌بندی حکمت و بسیاری دیگر از طرفداران نظریه اقتصاد سیاسی مارکسیستی، این تحرک و پویا بر اساس تضاد کار و سرمایه و ولع و اجبار سرمایه‌دار به انباشت سود و سرمایه بیشتر و استثمار بیشتر نیروی کار می‌توان توضیح داد. اما واقعیت چنین نیست! نیروی محرکه نظام سرمایه‌داری، نه استثمار پرولتاریا بلکه آنارشی موجود در این شیوه تولیدی و تضاد آنارشی-ارگانیزاسیون (سازمان‌یافتگی) در تولید است. آاتومی تضاد اساسی سرمایه‌داری، آن‌چنان که حکمت یا تفاسیر سطحی و به‌اصطلاح کارگریستی از بحث مارکس و سرمایه نتیجه می‌گیرند، فقط با تضاد کار و سرمایه (پرولتاریا و بورژوازی) قابل توضیح نیست. تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد تولید اجتماعی-تملک خصوصی از در هم تنیدن دو رشته تضاد به‌وجود می‌آید: یکی تضاد کار و سرمایه و دیگری تضاد آنارشی و ارگانیزاسیون. و در این میان، جنبه عمده یا نیروی محرکه سرمایه‌داری، تضاد دومی یعنی آنارشی-ارگانیزاسیون است.<sup>۴</sup>

کشف دوباره این واقعیت که درک دیالکتیکی و صحیح‌تری از شیوه تولید سرمایه‌داری را به دنبال دارد، یکی از دستاوردهای سنتز نوین کمونیسم و باب آواکیان است. آواکیان در اوایل دهه ۱۹۸۰ نوشت:

«در واقع آنارشی تولید سرمایه‌داری است که نیروی محرکه یا راننده این فرآیند است. هرچند که تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا بخشی لاینفک از تضاد میان تولید اجتماعی و تملک خصوصی است. استثمار نیروی کار شکل و وسیله ایجاد و تصاحب ارزش اضافه است. اما روابط پر هرج و مرج میان تولیدکنندگان سرمایه‌دار (و نه صرف وجود پرولتاریا بی چیز و به این معنا وجود تضاد طبقاتی) است که تولیدکنندگان سرمایه‌دار را می‌رانند که طبقه کارگر را در بُعد تاریخی شدیدتر و بسط‌یافته‌تر استثمار کنند... تولیدکنندگان کالایی سرمایه‌دار از یک‌دیگر جدا هستند اما از طریق عملکرد قانون ارزش به یکدیگر متصل می‌شوند. اگر چنین نبود، آن‌ها با این حد از اجبار در استثمار پرولتاریا مواجه نبودند و تضاد طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا قابل تخفیف بود. اجبار درونی سرمایه به بسط و گسترش است که موجب دینامیسم تاریخی بی‌سابقه این شیوه تولیدی است. فرآیندی که دائماً روابط ارزش را دستخوش دگرگونی کرده و به بحران می‌انجامد» (Avakian ۱۹۸۲)

ریموند لوتا این بحث مهم را در مقاله «درباره نیروی محرکه آنارشی و دینامیک‌های تغییر شرح کرده است. او می‌گوید:

«هیچ حلقه اتصال اجتماعی مستقیم میان عوامل تولید موجود نیست و تولید اجتماعی به‌مثابه یک کلیت اجتماعی هماهنگ نمی‌شود... در بطن تولید کالایی تضادی ساختاری موجود است که باید مرتباً حل شود. از یک طرف، تولیدکنندگان منفرد باید فعالیت تولیدی خود را مستقل از یک‌دیگر پیش ببرند و فرآیندهای متفاوت کار که فعالیت تولیدی جامعه را تشکیل می‌دهند به‌طور خصوصی سازمان می‌یابند. از طرف دیگر، این تولیدکنندگان منفرد متقابلاً به یک‌دیگر وابسته‌اند. یعنی بخشی از یک تقسیم کار بزرگ اجتماعی هستند... بر این فرآیندهای کار که به‌طور خصوصی سازمان یافته‌اند، پیگیری سود حاکم است. سود تعیین می‌کند که چه چیزی و چگونه تولید شود... بدین نحو است که بازار تعدیل کرده و سازماندهی را دیکته می‌کند... این تعدیل، تعدیلی کور و همراه با هرج و مرج است. نشانه رفتن و خطا کردن و افسراط و تغریبط است. فرآیندی است که مرتباً با سرمایه‌گذاری بیش از اندازه و سرمایه‌گذاری کمتر از اندازه رقم خورده است. فرآیندی است که

منصور حکمت مدعی فهم کتاب سرمایه مارکس و درکی علمی و واقعی از نظام سرمایه‌داری و کاربست و عملکرد آن در ساختار اقتصادی ایران بود. می‌توان نشان داد که چرا حکمت، مفاهیم پایه‌ای و مقولات مختلف کتاب سرمایه و نظریه اقتصاد سیاسی مارکسیستی از جمله «تمرکز سرمایه»، «نظری مارکسیستی بحران»، «دورپیمایی سرمایه»، روش مارکس در انتزاع و غیره را یا اساساً به شکل نادرستی متوجه شده و یا درکی التقاطی و ناقص از آن داشت.<sup>۱</sup> اما در این‌جا فقط به اثبات این مساله می‌پردازیم که چرا و چگونه منصور حکمت تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری و دینامیسم و نیروی محرکه عملکرد و حرکت آن را درک نکرد و اساساً فهمی محدود و قسمی و غیر علمی (غیر مارکسیستی) از نظام سرمایه‌داری داشت. در این نوشته به اشکالات درک او از نظام سرمایه‌داری به‌طور عام پرداخته شده و کمبود درک او از عملکرد سرمایه در زمانه ما یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی، موضوع شماره بعدی است. درک نادرست منصور حکمت و حکمتیست‌ها از نظام سرمایه‌داری و قانونمندی‌ها و عملکرد آن، به درک غیر مارکسیستی این خط از ماهیت و چستی سوسیالیسم منتهی شد که در شماره‌های آتی به آن خواهیم پرداخت.

یکی از علل اصلی درک نادرست منصور حکمت از نظام و جامعه سرمایه‌داری، فهم غلط و از مفاهیم پایه‌ای ماتریالیسم تاریخی مارکس است. حکمت در یک دنیای بهتر می‌گوید: «تاریخ کلیه جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه و کشمکش طبقاتی است... این جدال طبقاتی است که منشاء اصلی تحول و تغییر در جامعه است... تقابل این دو اردوگاه (بورژوازی و پرولتاریا) در پایه‌ای‌ترین سطح سرمنشاء و مبنای کلیه کشمکش‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی و فکری و فرهنگی متنوعی است که در جامعه معاصر در جریان است» (ص ۳۴۴ و ۳۴۵) اما این نقل قول از مانیفست، بیانگر اساس و تمامیت نظریه ماتریالیسم تاریخی مارکس نیست. مارکس در تحلیل جامعه و آن تضاد پایه‌ای که بستر و زمینه کلیه تحولات و تضادهای اجتماعی است، از «طبقات» شروع نمی‌کند بلکه از مفهوم پایه‌ای‌تر «تولید و روابط تولیدی» می‌آغازد. تضاد میان نیروهای تولیدی (مولده) و روابط تولیدی، آن تضاد اساسی است که باعث حرکت و تغییر و تحولات جامعه بشری در طول تاریخش بوده است. این تضاد مادامی که جامعه بشری وجود داشته باشد، خواهد ماند. تنها در چند هزار سال اخیر تاریخ بشر یعنی جامعه طبقاتی است که این تضاد خود را در تضاد میان طبقات متخاصم متبلور کرده است. این تضاد در کمون‌های اولیه وجود داشت و در جامعه کمونیستی آینده نیز خواهد بود. با این تفاوت که در کمونیسم، این تضاد خصلت آنتاگونیستی و متخاصم میان انسان‌ها را ندارد.<sup>۲</sup> مارکس این نکته را در ایدئولوژی آلمانی آورد که «بنا به نگرش ما، خاستگاه‌های تمامی برخوردها و تضادهای در تاریخ، در تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی است» (ص ۳۵۵) و یا در جلد اول گروندریسه می‌خوانیم «طبقات هم عباراتی میان‌تهی خواهند بود اگر با عناصری که این طبقات متکی بر آن‌ها هستند آشنا نباشیم. کار مزدی، سرمایه و غیره به نوبه خود مسبوق به مبادله و تقسیم کار و... هستند» (ص ۲۶). پس می‌بینیم که بر خلاف قول و نظر حکمت، در واقعیت و در تشریح واقعیت توسط مارکس، تضاد اساسی جامعه بشری از جمله در دوران سرمایه‌داری، نه تضاد میان طبقات که به‌صورت پایه‌ای‌تر تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی است.

اما ایراد بحث حکمت در مورد سرمایه‌داری فقط به التقاط و اشتباه در فهم مفاهیم پایه‌ای ماتریالیسم تاریخی خلاصه نمی‌شود. او تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری، جوهر این شیوه تولیدی و نیروی محرکه آن را در استثمار نیروی کار مزدی کارگران و تضاد کار و سرمایه تعریف می‌کند. به باور او «جوهر سرمایه‌داری و اساس استثمار در این نظام، کالا بودن نیروی کار از یک‌سو و مالکیت خصوصی طبقه سرمایه‌دار بر وسائل تولید از سوی دیگر است» (یک دنیای بهتر ۳۳۹). فرمول او سه اشکال اساسی دارد که با واقعیت سرمایه‌داری به‌عنوان یک رابطه اجتماعی و با تبیین و توضیح مارکس از این رابطه پیچیده مغایرت پیدا می‌کند.

۱) چنان‌که مارکس گفت کالا شدن نیروی کار، پیش شرط تاریخی و اجتماعی تحقق نظام سرمایه‌داری است. اما حکمت به اشتباه این پیش شرط را به‌عنوان یکی از دو قطب تضاد اساسی سرمایه‌داری تعریف می‌کند. چیزی نمی‌تواند هم پیش شرط شکل‌گیری یک تضاد باشد و هم یکی از دو قطب آن تضاد. در بحث ما، کالایی شدن نیروی کار نمی‌تواند هم پیش شرط شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری باشد و هم یکی از دو قطب اصلی آن.

۲) کالا شدن نیروی کار به هر چه اجتماعی‌تر و جمعی‌تر شدن پروسه تولید می‌انجامد. تضاد اساسی سرمایه‌داری چنان‌که مارکس تبیین کرد و انگلس آن را به بهترین شکل ممکن فرمول‌بندی کرد، تضاد میان تولید اجتماعی و تملک و تصاحب خصوصی است. این تضاد است که به هستی سرمایه‌داری موجودیت می‌دهد. انگلس این مساله را به این شکل صورت‌بندی کرد: «وسائل تولید و تولید اساساً اجتماعی شده بودند اما تحت سلطه شخصی از

عملکرد بازار در مورد این که چه چیزی (کدام خط تولید-م) را کنار بگذارد و چه چیزی را حفظ کند و این که آیا فرآیند کار تحت فرماندهی این یا آن سرمایه‌دار ضروری است یا با استانداردهای رقابتی خوانایی دارد، بعد از وقوع کشف می‌شود» (ص ۲۲)

به عبارت دیگر، از یک سو اوج سازمان‌یافتگی تولید اجتماعی شده و کلکتیو را در سطح جامعه و جهان شاهدیم و از سوی دیگر قانون ارزش، تصاحب‌کنندگان کالای تولیدشده یعنی سرمایه‌داران را در یک بستر کور و آناشیک و پر هرج و مرج یعنی بازار به یکدیگر وصل می‌کند. این تضاد منشأ بسیاری از تبعات و پیامدهای ناخواسته اقتصادی، سیاسی، نظامی و حتی زیست‌محیطی است. لوتا در مقاله مزبور به درستی تأکید می‌کند که پدیده‌هایی مانند بحران محیط زیست، جنگ‌های امپریالیستی و حتی تشدید استثمار کارگران و فلاکت آن‌ها را با تضاد کار و سرمایه نمی‌توان توضیح داد. بلکه همه آن‌ها از نیروی آناشیک برآمده از رقابت میان سرمایه‌های متعدد برمی‌خیزند.

«در این جا بازگردیم به این سوال: چه چیزی استثمار کار مزدی را تحریک می‌کند؟ یا متفاوت‌تر سوال کنیم: آیا جبری در استثمار کار مزدی بر پایه‌ای عریض‌تر و سرمایه‌تری بالاتر وجود دارد؟ جواب مثبت است. بله جبری موجود است و این جبر از رقابت ناشی می‌شود. سرمایه زیر فشار دائم است که مرتباً گسترش بیابد... سرمایه تنها در صورتی می‌تواند زنده بماند که سرمایه بیشتری انباشت شود. در سطح کنکرت، سرمایه به‌طور عام تنها در شکل سرمایه‌های بسیار که در رقابت با یک دیگر هستند موجود است و فقط در این شکل می‌تواند موجود باشد دقیقاً به این علت که سرمایه مبتنی بر تصاحب خصوصی است. مارکس توضیح می‌دهد: رقابت، قوانین درونی تولید سرمایه‌داری را برای هر سرمایه‌دار به‌صورت قوانین خارجی قهری ملموس می‌کند. سرمایه‌دار را مجبور می‌کند که دائماً سرمایه‌اش را بسط دهد تا آن را حفظ کند اما بسط دادن سرمایه ممکن نیست مگر با انباشت فزاینده» (ص ۲۴)

می‌بینیم که این مباحث را پیش‌تر مارکس و انگلس کشف و فرموله کردند. انگلس این دو شکل حرکت تضاد اساسی سرمایه را تشریح کرد و گفت: «تضاد بین تولید اجتماعی و تصاحب سرمایه‌داری، به‌صورت تضاد بین تشکیلات سازمان‌یافته تولید در تک تک کارخانه‌ها از یک طرف و آناشیک تولید در مجموعه جامعه از سوی دیگر متبلور شده است. شیوه تولید سرمایه‌داری در چارچوب این دو نوع تضاد که جزئی از ذات آن بوده‌اند، حرکت می‌کند. (سوسیالیسم تخیلی و علمی ۱۰۰ و ۱۰۱) همچنین مارکس چه در کتاب سرمایه و چه در گروندریسه بر این نیروی جبر رقابت و آناشیک تولید به‌عنوان «نیروی محرکه اقتصاد سرمایه‌داری» تأکید کرده است. در جلد اول سرمایه می‌گوید قانون‌های شیوه تولید سرمایه‌داری «تنها به‌صورت میانگین‌های کوری از بی‌قاعدگی‌های ثابت، ابراز وجود می‌کنند» (ص ۱۲۸) و «در رقابت آزاد، قانون‌های درونی تولید سرمایه‌داری همچون نیروی جبری، که نسبت به سرمایه‌دار بیرونی هستند در مقابل او قرار می‌گیرند» (ص ۲۹۱) و در گروندریسه می‌نویسد: «رقابت به‌طور عام، این نیروی محرکه حیاتی اقتصاد سرمایه‌داری، قوانین خود را وضع نمی‌کند بلکه مجری آن‌ها است». اما منصور حکمت در مقابل تمامی بحث‌ها و استدلال‌های مارکس و انگلس معتقد است: «اگر شما فکر کنید که سرمایه‌داری نظامی است مبتنی بر آناشیک تولید که در آن هرج و مرج برقرار است... ببینید بر اساس مالکیت خصوصی بر مبنایی که مارکس می‌گوید نیست!» (بازخوانی کاپیتال)

#### سیماک صبوری

منبع:

- سرمایه جلد اول مارکس مرتضوی لاهیناچ چهارم ۱۳۹۶
- ایدئولوژی آلمانی، کارل مارکس، بابایی چشمه ج سوم ۱۳۸۶
- گروندریسه جلد اول مارکس پروهام و تدین آگاه ۱۳۸۳
- سوسیالیسم: تخیلی و علمی، انگلس، صابری طلایه پرسو ۱۳۸۲
- درباره نیروی محرکه آناشیک و دینامیک‌های تغییر، لوتا تا نشر به حقیقت شماره ۶۶ دی ۱۳۹۲
- یک‌دینی‌ی‌بهرتر، حکمت
- اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، حکمت
- بازخوانی کاپیتال، حکمت

- Fundamental and Principal Contradictions on A World Scale. Bob Avakian, Revolutionary Worker, September 17, 1982

پل‌وشت:

۱. برای نمونه نگاه کنید به: کمونیسم کارگری حکمت، شباهنگ و فریخته فصول چهار تا هشت، ۱۳۸۴
۲. نگاه کنید به: دولت و آزادی، اوآکیان، منیر امیری، نشر آتش، ۱۳۹۳

۳. البته حکمت در آغاز کار فکری‌اش و در جزواتی مثل اسطوره بورژوازی ملی مترقی نوشت: «نظام سرمایه‌داری یا دو وجه اساسی عام و خاص در عین می‌شود. در سطح عام، اولاً نظامی تولیدی است، یعنی مانند هر نظام اجتماعی دیگر در بطن خود ضرورتاً در برگیرنده پروسه اجتماعی کار و تولید ارزش مصرف است. ثانیاً نظامی طبقاتی است، بدین معنی که در آن مانند سایر نظام‌های طبقاتی اضافه محصولی، مازاد بر مقدار لازم برای رفع نیازهای بازتولید کالای کار (کار و وسایل کار)، تولید می‌شود و این اضافه محصول به تملک طبقه‌ای جز تولیدکنندگان مستقیم درمی‌آید. ثالثاً نظامی کالایی است، یعنی محصولات پروسه کار علاوه بر ارزش مصرف از مولفه ارزش و شکل ارزش مبادله نیز برخوردارند. تولید ارزش اضافه بر مبنای استثمار کار مزدی اساس و جوهر هر نظام سرمایه‌داری، خواه در کشور متروپل و خواه در کشور تحت سلطه، است» (اسطوره ۴۰) [تأکیدات از ما است] اما می‌بینیم که باز تأکید و جوهر را استثمار کار مزدی می‌داند نه تضاد تولید اجتماعی و تملک خصوصی.

۴. روشن است که انتزاع و جداسازی تجربی این تضادها فقط برای فهم بهتر قانونمندی سرمایه‌داری است و در عالم واقعیت این تضادها از هم جدا نیستند.

۵. به نقل از درباره نیروی محرکه آناشیک و دینامیک‌های تغییر

# سینما - حقیقت ۱ سینما و کمونیسم



تصویری از فیلم اکتبر - آیزنشتاین

در «سینما-حقیقت» به‌طور کلی به پیوندها و تأثیرپذیری‌های سینما و جنبش‌های سینمایی از کمونیسم در قرن بیستم می‌پردازیم و به مروری تاریخی از زمان‌هایی که سینما در تلاش بوده است که هم‌پا با تکامل علم کمونیسم خود را پیش برده و در مقابل استیلا بورژوازی بر سینما بایستد. و این که چه شکست‌ها و پیروزی‌ها و دستاوردهایی از تاریخ پر فراز و نشیب خود داشته است که می‌تواند به شناختی بهتر از خطوط و گرایش‌های گوناگون در جریان‌ها و جنبش‌های تأثیرگذار سینمایی کمک کند تا ابزاری مناسب برای روش برخورد به سینمای معاصر را به دست آوریم.

#### جنبش مونتاز و انقلاب اکتبر

اختراع سینما به‌معنای درک جدید انسان مدرن از تجربه زمان و باریک شدن مرز میان واقعیت و تخیل بود، تصویر متحرک قدرت اعجاب‌آوری داشت که می‌توانست میلیون‌ها انسان را در سراسر کره زمین با زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون مخاطب خود قرار دهد و زبانی تصویری خلق کند که مورد توجه جهانی قرار گرفته و به زبانی یکسان و جهانشمول دست یابند، نکته‌ای که باعث علاقه فراوان فیلم‌سازان و نظریه‌پردازان سینمای صامت قرار گرفت. تلاش برای خلق زبانی تصویری برای ساختن یک جامعه جهانی، نبرد طبقاتی و سیاسی بزرگی متأثر از وقایع بین‌المللی در این نقطه مابین سینمای متعلق به بورژوازی به سرکردگی هالیوود و سینمای برآمده از انقلاب اکتبر شوروی یا همان جنبش مونتاز در سال‌های پس از ۱۹۱۷ شکل گرفت.

نظام ستاره سالار هالیوود با فیلم‌های فیلم‌سازانی چون ادوین. اس پورتر یا گریفیث، نوعی از فیلم‌سازی با مناسبات فرمال و تولیدی مختص به خود را خلق، و به‌عنوان شکل غالب شروع به صادر کردن آن کردند. در این شیوه داستان‌پرداز مبتنی بر کاتارسیس<sup>۱</sup> ارسطویی که با مونتاز<sup>۲</sup> تداومی و روایت خطی و تولید استودیویی پیش می‌رود، هالیوود توانست دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک طبقه حاکم را به‌عنوان «تنها واقعیت موجود» به خورد مخاطبان آنبوه خود دهد. به این ترتیب، هالیوود توانست به بازار مهمی در کشورهای عمدتاً «جهان سوم» و حتی اروپایی در راستای پروژه‌های امپریالیستی طبقه حاکم آمریکایی دست پیدا کند و هم از طریق فتح بازار پخش کشورهای دیگر و هم از نظر زیبایی‌شناسی، فرم و محتوای سینمای این کشورها را کاملاً وابسته به خود کند.

در چنین وضعیتی و با وقوع انقلاب اکتبر شوروی در سال ۱۹۱۷ طیفی از هنرمندان کمونیست و انقلابی شوروی هم‌پا با بلشویک‌های تحت رهبری لنین به صحنه آمده و خواستار انقلابی کمونیستی و تمام‌عیار در تمامی هنرها شده، به‌شکلی که بتوانند به هنری متناسب با جهان نوین کمونیستی دست یافته و هنر خود را به سلاحی بُرنده برای انقلاب بدل

## جنگ انقلابی بدون علم کمونیسیم ممکن نیست!

### بخش اول

منبع: چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می توانیم انقلاب کنیم؟ تابستان ۲۰۱۸<sup>۱</sup>

در نشریه آتش شماره ۹۹ (بهمن ۹۸) گزارشی از خیزش آبان در کرج تحت عنوان «فردا چه می کنید؟» منتشر شده که آخرین نکته‌اش به‌طور ویژه جلب توجه می‌کند. دوست جوانی به گزارشگر آتش می‌گوید: «چپ باید هراسش از سرنوشتی را کنار بگذارد و هرکس این‌ها را (جمهوری اسلامی را) سرنگون کند و هر حکومتی جز این‌ها بیاید نمی‌تواند مثل این‌ها سرکوب کند. قدرت سرکوب را نمی‌شود دست کم گرفت...».

و سرمقاله آتش ۹۷ (آذر ۹۸) در مورد همین جوانان خیزش آبان می‌نویسد اگر نیروی جوانی که ستون فقرات خیزش آبان بود وارد مبارزه برای یک انقلاب کمونیستی و تدارک برای آغاز جنگ انقلابی جهت محقق کردن این انقلاب نشود، «شمار بزرگی از آن‌ها به‌سمت جنگ‌سالاران و شبه‌نظامیان از انواع و اقسام رانده خواهند شد... دو راه بیشتر در مقابل جامعه نیست: راهی که در چارچوبه نظام طبقاتی حاکم است حتی اگر رژیم دیگری به جز جمهوری اسلامی در رأس آن بنشیند یا راه انقلابی که هدفش سرنوشتی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران است.»

در واقع، هر دو مورد بالا به ضرورت یا چالشی اشاره دارند که پاسخ می‌طلبد. یعنی این ضرورت که برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی، باید نیروی نظامی سرکوبگرش را مغلوب کرد. اما چگونه؟ همان‌طور که در بالا می‌بینیم، به این ضرورت جواب‌های کاملاً متفاوتی می‌توان داد. نظر دوست جوان گزارش «فردا چه می‌کنید؟» این است که حتی اگر قدرت‌های خارجی این کار را نکنند در نهایت به نفع «چپ» است! و فرض را بر آن می‌گذارد که به‌علت بالا بودن قدرت سرکوب رژیم، نیروهای انقلابی نمی‌توانند با این رژیم بجنگند و پیروز شوند. این دوست جوان در هر دو مورد اشتباه می‌کند. اولاً، تجربه‌ی نه‌چندان دور سال ۱۳۵۷ و جایگزین شدن رژیم سلطنتی شاه با رژیمی بس کریه‌تر نشان داد که هر «تغییری» تغییر مثبت نیست. قدرت‌های «بزرگی» که حیات‌شان با ستم و استثمار شنیع مردم جهان آبیاری می‌شود هرگز روزه‌ای را هم برای آن نوع تغییری که ذره‌ای به سود مردم این کشور یا هر کشور دیگر باشد، باز نکرده‌اند و نمی‌کنند. این واقعیتی است که مردم جهان به‌طور مکرر و به‌تلاخی تجربه کرده‌اند و تکرار آن هیچ ضرورتی ندارد. ثانیاً، ارتش‌های قدرتمند امپریالیستی بارها به دست نیروهای انقلابی که در ابتدا ضعیف بوده‌اند شکست خورده و آخرین نمونه‌اش جنگ ویتنام است. نیروهای نظامی جمهوری اسلامی قوی‌تر از ارتش آمریکا نیستند که نتوان آن را شکست داد.

این‌ها حقایق پیشاپیش ثابت‌شده‌ای هستند اما جایی در آگاهی جوانان ندارند و این مفضل بسیار بزرگی است. زیرا، ستون فقرات و رهبران استراتژیک جنگ انقلابی باید از میان همین جوانان برخیزند و تازمانی که افکار اینان عوض نشود و آگاهی علمی پیدا نکنند که انقلاب چیست، چرا ضروری است و چگونه می‌توان آن را به‌ثمر رساند، هرگز قادر به ایفای چنین نقشی نخواهند بود.

باب آواکیان در سخنرانی چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم به این مساله می‌پردازد و می‌پرسد: «قدرت سرکوب طبقه حاکمه به‌واقع زیاد است و صاحب ماشین ویرانگر و نابودکننده‌ای است... اما چرا مردم در تصور این‌که ما در عمل می‌توانیم آن‌ها را شکست دهیم ناتوان‌اند؟ این ناتوانی به مقدار زیادی مربوط به آن است که قادر نیستند رسیدن وضعیتی را تصور کنند که کارکرد «عادی» نظام به‌طور اساسی متلاشی می‌شود و «مهار» طبقه حاکمه بر روی مردم ازهم گسیخته شده و به‌شدت تضعیف

می‌شود و طبقه حاکمه به مقدار زیادی توان کنترل و بازی دادن و مرعوب کردن بخش عظیمی از جامعه را از کف می‌دهد. علت اساسی این‌که مردم نمی‌توانند امکان شکل‌گیری چنین وضعیتی را تصور کنند آن است که رویکردشان به اوضاع مبتنی بر یک نگرش و روش علمی نیست.»

نقطه شروع روش و رویکرد علمی، نگاه کردن به شواهد و تضادمنند دیدن واقعیت است. نظام جمهوری اسلامی دارای گسل‌های متعددی است که یک به یک و گاه همگی به یک‌باره دهان باز می‌کنند و رژیم را درگیر بحران‌های بود و نبود می‌کنند. این رژیم حتا درون خود شکاف‌های مهلکی دارد که قادر به التیام‌شان نیست. یک نمونه آن جریان «سبز» به رهبری موسوی و کروبی است. این رژیم، پس از چهل و یک سال هنوز نتوانسته خودش را مقبول نظام جهانی سرمایه‌داری که بند نافش به آن متصل است بکند و همین امر مرتباً آن را دچار رعشه کرده و یک به یک راهکارهایش به ضد خود تبدیل می‌شوند.

همه این عوامل رژیم را تضعیف می‌کند. اما باید یک نیروی انقلابی سازمان‌یافته و تعلیم‌دیده و آماده جنگ وجود داشته باشد که بر مبنای یک نقشه جنگی که به‌طور علمی تدوین شده است از این ضعف‌ها استفاده کند. شکل دادن به چنین نیرویی از میان همه قشرهای جامعه اما به‌ویژه از میان زنان و مردانی که خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ را به وجود آوردند، موضوع کار منظم و پیگیر ما کمونیست‌ها است؛ و همان‌طور که در بالا گفتیم در این راه بزرگترین مانع، افکار حاکم در میان جوانان است.

اما این تنها معضل سیاسی که برای آغاز جنگ انقلابی باید بدان پاسخ گفت نیست. رفیق آواکیان بر معضل مهم دیگری که موقعیت متزلزل قشر متوسط یا خرده‌بورژوازی است نیز انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «... یکی از مشکلات انقلاب مساله‌ای است که می‌توان آن را "محاصره و سرکوب" قشرهای تحتانی جامعه خواند... این قشرها دائماً در معرض سرکوب و تحقیر و توهین نظام هستند... و در سطح جامعه هم به یک معنا در "محاصره" بخش‌هایی از مردم قرار دارند که مستقیماً به همان شکل در معرض تهاجمات روزانه این نظام نیستند.

ساده بگویم، در این کشور شمار عظیمی از مردم فقیر و به‌شدت تحت ستم هستند اما همچنین یک طبقه متوسط بزرگ وجود دارد. اگر چه وضعیت اقتصادی این طبقه متوسط بهتر از گذشته نیست، با این وجود شکاف بزرگی میان طبقه متوسط و مردم تحتانی جامعه وجود دارد و این فاصله یا دره بزرگ یکی از علت‌های عمده است که چرا مردم و حتا همان کسانی که می‌گویند خواهان انقلاب‌اند اما صرفاً به سطح مساله نگاه می‌کنند و اوضاع را به‌طور علمی تحلیل نمی‌کنند، می‌گویند انقلاب ممکن نیست. این مساله‌ای است که طبقه حاکم و

نهادهای سرکوب و کنترل آن در تلاش‌های‌شان برای به حاشیه راندن و کنترل بی‌رحمانه مردمی که به شکل شنیعی مورد ستم قرار می‌دهند و می‌دانند که به‌طور بالقوه خطرناک‌ترین تهدید برای کلیت نظام‌شان هستند، نهایت بهره را گرفته و استفاده می‌کنند. قدرت‌های حاکمه به‌خصوص زمانی که با یک مبارزه سازماندهی‌شده انقلابی که هدفش براندازی کامل این نظام است روبرو شوند، تلاش خواهند کرد با شدت و خشونت بیشتر و به‌طور سیستماتیک‌تر این کار را بکنند. این، یکی از

موانع عمده‌ای است که نیروهای انقلابی می‌بایست بر آن فائق بیایند تا فرصت و یا شانس واقعی برای پیروزی داشته باشند. زمانی که مبارزه تمام‌عیار به جریان می‌افتد، نیروهای انقلابی برای حل این تضاد مهم، لازم است علاوه بر داشتن رویکرد استراتژیک و اصول عملیاتی پایه‌ای، اقدامات تاکتیکی خاصی را تکامل داده و به کار گیرند - از جمله تمرکز نیروها برای این‌که مکرراً محاصره فیزیکی مناطق قدرت انقلابی توسط نیروهای دشمن را درهم بشکنند. اما مواجهه با چنین

مشکلی را نمی‌توان به زمانی که مبارزه تمام‌عیار به جریان می‌افتد، موکول کرد. این مطلبی است که من به‌طور ساده و پوست‌کنده در کمونیسیم نوین تاکید کرده‌ام که ما باید، "اوضاع را طوری تغییر دهیم که وقتی زمان مبارزه تمام‌عیار فرا می‌رسد، نیروهای طبقه حاکمه دیگر به سادگی نتوانند این انقلاب را محدود به آن بخش‌هایی از مردم کنند که در هر حال در محو کردن‌شان تردیدی به خود راه نمی‌دهند." و همان‌طور که در سند "درباره امکان انقلاب" تاکید شد، در تمام دوره

### شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و

عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atash.blogspot.com

قبل از ظهور شرایط ضروری و آغاز مبارزه تمام‌عیار "لازم است که با در نظر داشتن این تضاد، کار سیاسی و ایدئولوژیک پیش برده شود". هر چه بیشتر از امروز تا آن زمان چنین فعالیتی پیش برده شود، نیروهای انقلابی بیشتر خواهند توانست با "محاصره و سرکوب نظامی" مراکز قدرت انقلابی، مقابله کنند»

آواکیان به قدرت ویرانگر سیاسی و نظامی طبقه حاکمه آمریکا کاملاً آگاه است و مرتباً علیه کم بها دادن به آن هشدار می‌دهد. اما با نگاهی علمی و عمقی به واقعیت‌های جامعه آمریکا و دیدن تضاد مندی این واقعیت‌ها می‌تواند تصویر روشن و مجاب‌کننده‌ای از امکان پیروزی جنگ انقلابی و انقلاب در آن کشور و چگونگی محقق کردن این امکان به دست دهد و با نگاه به آینده و تخمین الزامات آغاز پیرومندان جنگ انقلابی، تکالیف امروز را روشن کند و بگوید چگونه از همین امروز می‌توان و باید روی تأمین این الزامات کار کرد و جامعه را به سمت شرایط مساعد برای آغاز جنگ خلق سوق داد.

حل معضلات سیاسی، بخش مهمی از تدارک برای آغاز جنگ انقلابی است و حتا پس از آغاز جنگ انقلابی، حل دائمی معضلات سیاسی نقش بسیار مهمی در توسعه جنگ انقلابی خواهد داشت. اما معضلات نظامی کدامند و راه حل آن‌ها چیست؟ هنگام آغاز جنگ انقلابی، حتا با در دست داشتن چیدمان طبقاتی مساعد در صحنه سیاسی، نیروهای نظامی رژیم کماکان قوی‌تر و برتر خواهند بود و نیروهای انقلابی بسیار ضعیف. این تضاد است که باید با اتخاذ اصول عملیاتی و استراتژی‌های خاص حل کرد. آواکیان تأکید می‌کند: «یک اصل کلی از این تضاد سرچشمه می‌گیرد: وقتی جنگ تمام‌عیار به راه افتد، این جنگ باید هم درازمدت باشد و هم این که باید دارای فرجام مشخصی باشد. "درازمدت" به این معنا است که باید کش داده شود. ماحصل مبارزه اگر قرار است به نفع انقلاب باشد در بازه زمانی کم و به سرعت روشن نخواهد شد. ... فرجام مشخص "به معنای آن است که کش دادن جنگ باید محدودیت داشته باشد و بی‌انتهای نباشد. با توجه به این واقعیت که در ابتدا تناسب قوا به لحاظ سازمان نظامی و تجربه نظامی و همچنین تسلیحات، مطمئناً به طرز برجسته‌ای به نفع نیروهای ضد انقلاب (یعنی نیروهای طبقه حاکمه و دیگر نیروهایی که همراه طبقه حاکمه علیه انقلاب می‌جنگند) خواهد بود، نیروهای انقلابی الزاماً باید این جنگ را برای مدت مشخصی کش دهند (درازمدت) تا بتوانند اوضاع را تغییر داده و به وضعیتی دست یابند که بتوانند بر ضعف‌های استراتژیک خود غلبه کنند. در عین حال، از آن‌جاکه این جنگ تمام‌عیار می‌بایست فقط در شرایطی توسط نیروهای انقلابی شروع شود که مشخصاً بحران انقلابی شدید و عمیق و در میدان بودن توده‌های انقلابی است که شمار آن سر به میلیون‌ها می‌زند، اگر جنگ بیش از اندازه طولانی شود بدون آن‌که انقلاب در یک بازه زمانی نسبتاً محدود پیشروی کرده و به اوضاعی برسد که دست بالا را پیدا کند، آن‌گاه امتیازات وضعیت انقلابی کم‌کم از دست خواهد رفت و ابتکار عمل کلی به دست نیروهای ضد انقلاب باز خواهد گشت و جانبداری قشرهای مهم جامعه از جمله طبقات متوسط که طبقه حاکمه آن را از دست داده بود به اندازه‌ای از کف خواهد رفت که ناقوس شکست انقلاب را به صدا در آورد. این مساله بر یک جهت‌گیری استراتژیک بسیار مهم تأکید می‌کند: وقتی جنگ شروع شود، آن‌چه در صحنه نبرد می‌گذرد تعیین‌کننده نتیجه مبارزه خواهد بود اما یکی از اهداف کلیدی نیروهای انقلابی باید این باشد که صفوف طرف مقابل را - که هم شامل نیروهای جنگی‌شان است و هم صفوف گسترده‌تر "حامیان غیرنظامی" آنان - دلسرد و از هم گسیخته کند تا موجب ریزش نیروهای وفادار به ضد انقلاب شده و ابتکار عمل را از او بریاید. درجه حصول موفقیت در این امر، یک عنصر کلیدی در جابه‌جا شدن تناسب قوا به نفع انقلاب خواهد بود. جنگ تمام‌عیار فقط به معنی جنگیدن با نیروهای رسمی طبقه حاکمه کهنه نبوده بلکه دربرگیرنده "یک جنگ داخلی مابین دو بخش از مردم" هم خواهد بود. این امر، ضرورت آن را به وجود می‌آورد که انقلاب در عین حال که نیروهای نظامی ضد انقلاب را شکست داده و منهدم می‌کند، بخش‌هایی از نیروهای نظامی در میان مردم که ابتدا در طرف ضد انقلاب بودند را به سمت خود بکشد.»

در شماره آینده این بحث را با اتکا به همین منبع پی می‌گیریم.

«آتش»

پانوش:

۱: متن کامل این سخنرانی به زبان فارسی و انگلیسی در لینک‌های زیر موجود است:

www.cpmim.org

https://www.revcom.us/avakian/Bob-Avakian-why-we-need-an-actual-revolution-and-how-we-can-really-make-revolution-en.html

## سینما و ...

کنند؛ هنری که مخاطبان‌اش را آگاه کرده و سازماندهی می‌کند و درک درک جدیدی از رابطه اثر هنری و مخاطب به دست می‌دهد.

این هنرمندان که بسیار تحت تأثیر جنبش‌های هنری مدرن و آوانگارد زمان خود نظیر کانسرتراکتویست‌ها و فوتوریست‌ها بودند، هم‌زمان خواهان انقلابی کردن فرم و محتوای آثار خود شدند و با نوعی شیفتگی به مدرنیته و صنعتی شدن جوامع توسعه‌یافته می‌نگریستند که نسبت به ماشینی کردن هنر، کارکرد اجتماعی آن و همچنین تبدیل آن به یک شاخه از علم تلاش کرده و هنر را در نهایت علم و صحنه خلق آن را لابراتوار و یک فعالیت علمی می‌پنداشتند که متأثر از فضای ماتریالیسم دیالکتیکی و فلسفه علمی بود که با انقلاب اکتبر به اوج خود رسیده بود.

در تقابل با هنر بورژوازی که ایده‌آلش از مخاطب تنها مصرف‌کننده فاقد تفکر و منفعل است، هنر اکتبر به دنبال برساختن مخاطبی فعال و پویا و آگاه بود که رابطه‌ای دیالکتیکی با اثر هنری برقرار کند و دست به «مصرف» آن نزنند.

از این جهت بود که لنین و در بحبویه فضای بعد از انقلاب گفت که «برای ما سینما از مهمترین هنرها است.» که نشان‌دهنده اهمیت تاریخی سینما در شکل‌دهی به سرزمین شوراهای بود. آزادی مطلق هنری برای دوره‌ای و تشویق و ترویج نگاه مدرن و انقلابی و همچنین سیاسی به هنر باعث رشد و بروز تجربه‌های گوناگون در تئاتر و معماری و موسیقی و شعر و سینما شد.

"مایاکوفسکی" در شعر یا "میر هولد" در تئاتر و "ناتالین" در معماری از نمونه‌های برجسته این جریان هستند. اما مهمترین رویداد این جنبش هنری کمونیستی در شوروی بدون شک ظهور «جنبش مونتاژ» در شوروی است که با وجود تأثیرگذاری و تأثیرپذیری‌اش از دیگر هنرها، میدان اصلی خود را در سینما قرار داد، چرا که سینما و تصویر متحرک به‌عنوان یک تجربه مدرن و صنعتی در نظر گرفته می‌شد که با کمک آن می‌توان زبانی تصویری و کمونیستی با مخاطبی جهانی خلق کرد که در آن توده‌ها را به قول "ژیگاورتف" بتوان آگاه و سازماندهی کرد. سینما هم رسانه‌ای بود برای نبرد ایدئولوژیک و هم توانایی شکل پیشرفته‌تری از تفکر مبتنی بر کلام را فراهم می‌کرد؛ تفکری به میانجی تصویر متحرک که به دست هالیوود به ابزاری برای تعطیلی فکر و تحمیل توده‌ها بدل شده بود.

جنبش مونتاژ شوروی شامل فیلم‌سازانی چون "ژیگا ورتف"، "الکساندر پودوفکین"، "الکساندر مدودکین"، "سرگئی آیزنشتاین"، "الکساندر دووژنکو" و ... می‌شد که با وجود تفاوت‌های سیاسی و زیبایی‌شناسی فراوان‌شان، همگی در یک اصل اتفاق نظر داشتند. این‌که: مونتاژ به معنای اتصالی تکه‌ها و اجزا جدا افتاده (در سینما پلان) و متصل کردن آن‌ها به یکدیگر می‌تواند یک مفهوم و جهان خلق کرده و به همین دلیل به درک ما از خود واقعیت نیز شکل تازه‌ای بخشد. پلان‌ها در اتصالی و برخورد با یکدیگر می‌توانند به یک فیلم جان دهند و آن را از رشته‌ای تصاویر بی‌معنا به روایتی با بیانی مشخص تبدیل کند و به علت این‌که عنصر اصلی سینما تصویر متحرک است خود به نزدیک‌ترین تجربه انسان از واقعیت بدل می‌شود.

پس فیلم‌ها با مونتاژ تصاویر خلق می‌شوند. در هالیوود، منطق تداوم و ارائه تصویری یک‌دست و بدون تضاد در پشت مونتاژ فیلم‌ها قرار گرفت تا هرگونه فاصله‌گیری و جدا افتادن مخاطب از فیلم اتفاق نیفتد و بیننده در تمام فیلم غرق در داستان و هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها شده و قدرت تفکر مستقل خود را از دست بدهد تا مورد هجوم بمباران ایدئولوژیک طبقه حاکم قرار گرفته و شستشوی مغزی شود.

پس به هم پیوستگی پلان‌ها در این سینما از اهمیت بسیاری برخوردار است به طوری‌که هر پلان ادامه خود را در پلان بعدی باز یابد و همین‌طور تا آخر، تا کلیتی متداوم و یک‌پارچه از این طریق ابداع شود. جنبش مونتاژ شوروی در مقابل این دیدگاه نظریات گوناگونی داشت و به‌طور کلی معتقد به تضاد و ارائه درکی دیالکتیکی از مونتاژ تصاویر در فیلم‌ها بود که متأثر از دیدگاه مارکسیستی آن‌ها این روش علمی را بهترین روش برای درک و تغییر جهان می‌پنداشتند که باید در فرم فیلم‌ها نیز خود را نشان می‌داد و به نوعی این چنین خط کشی سیاسی و نظری بورژوازی و کمونیسم در سینما خود را به‌خصوص در تئوری‌های مونتاژ فیلم یافت، چرا که اساساً این مونتاژ بود که نام دیگر سینما پنداشته می‌شد. ■

ادامه دارد...

آوتیس

پانوش:

۱. ترکیه نفس یا پالایش عواطف که نتیجه برانگیختن احساس ترحم و ترس در تماشاگر است.